

پرتال بین علم و انسانیت

## نامه‌های ماندگار

● نامه‌های گوستاو فلوبر به ایوان تورگنیف  
ترجمه: صفدر تقی‌زاده

# نامه‌های گوستاو فلوبر

## به ایوان تورگنیف

بخش انتشارات دانشگاه هاروارد آمریکا، اخیراً ترجمه مجموعه‌ای از نامه‌های گوستاو فلوبر، رمان‌نویس فرانسوی را به ترجمه فرانسیس استیگ مولر در دو جلد منتشر کرده است. فلوبر، نویسنده رمان‌های مادام بویاری و سلامیو، این نامه‌ها را بین سال‌های ۱۸۵۷ تا ۱۸۸۹ نوشته است. فلوبر از بزرگ‌ترین شخصیت‌های ادبی قرن نوزدهم بود، نویسنده‌ای همیشه مریض احوال و به قول خودش «بداقبال» که زندگی منضبط و خشکی داشت و ساعت‌ها با وسواس زیاد بر سر وزن و آهنگ یک جمله و یافتن یک کلمه دلخواه وقت صرف می‌کرد.

مجله نوول ابزرواتور، چاپ پاریس در شماره ۲۹ ژانویه ۱۹۹۸ خود، از تعدادی از نویسندگان معاصر خواسته است که به نامه‌های مختلف فلوبر پاسخی امروزی بدهند. جولیان بارنز، نویسنده‌ای که اکنون مقیم لندن است به یکی از نامه‌های فلوبر پاسخ داده است. این نامه را فلوبر، یک سال پس از جنگ فرانسه و پروس به ایوان تورگنیف، نویسنده روسی نوشته است. جنگ فرانسه و پروس در سال ۱۸۷۱-۱۸۷۰ به وقوع پیوست و منجر به تشکیل امپراتوری آلمان شد. پس از جنگ جهانی دوم، پروس به چند کشور جدید تقسیم گردید. در سال ۱۹۴۷ شورای نظارت متفقین، کشور پروس را رسماً منحل کرد.

متن نامه فلوبر به تورگنیف و پاسخ جولیان بارنز را در اینجا می‌خوانیم:

آخرین نامه‌ات سخت به دلم نشست. از همدردی‌ات بسیار متشکرم. اما افسوس، بیماری من ظاهراً علاج‌ناپذیر است. گذشته از دلایل شخصی برای غصه‌دار بودنم (مرگ تقریباً همه کسانی که دوست‌شان می‌داشتیم، در طول سه سال گذشته) از اوضاع و احوال جامعه سخت به ستوه آمده‌ام. بله، وضع بدین منوال است. احمقانه به نظر می‌رسد، اما همین است که هست. حماقت عامه مردم، مستأصلم کرده است. از سال ۱۸۷۰ با احساس وطن‌پرستی شدید، مرگ و زوال کشورم را می‌بینم و احساس می‌کنم که از جان و دل دوستش دازم. پروس می‌تواند با خیال راحت اسلحه‌اش را زمین بگذارد، چون ما خودمان، بی کمک او داریم همین طوری ویرانش می‌کنیم.

بورژوازی چنان سردرگم است که همه انگیزه‌هایش را برای دفاع از خود از دست داده است؛ و هر آنچه هم که جان‌نشین‌اش شود، بهتر از آن نخواهد بود. غمی که وجود مرا فراگرفته، همانند غمی است که در قرن چهارم به وطن‌پرستان رومی دست داده بود. احساس می‌کنم بربریتی علاج‌ناپذیر از اعماق زمین سربرآورده است. امیدوارم بیش از آن‌که همه چیز را با خودش ببرد، بنده دیگر زنده نباشم. اوضاع و احوال فعلی اصلاً خوشحال‌کننده نیست. هرگز مسائل معنوی تا این حد خوار و بی‌مقدار نشده بود. هرگز نفرت نسبت به چیزهای بزرگ، این چنین آشکار نبوده است - انزجار از زیبایی، بی‌زاری از ادبیات.

من همیشه کوشیده‌ام در برج عاج زندگی کنم، اما سیل کثافت همواره به در و دیوارش کوبیده می‌شود و شالوده‌اش را به لوزه درمی‌آورد. مسئله به سیاست ارتباط ندارد، صحبت بر سر وضع روحی و روانی فرانسه است.

بخشنامه سیمون [ژول] را با طرخی که برای اصلاح آموزش همگانی پیشنهاد کرده است دیده‌ای؟ [در این ایام، سیمون وزیر تعلیمات همگانی بود] پاراگرافی که درباره تربیت بدنی است، طولانی‌تر از پاراگرافی است که درباره ادبیات فرانسه است. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

القصه دوست عزیزم، اگر تو در پاریس زندگی نمی‌کردی چه بسا که من بی‌درنگ آپارتمانم را به صاحبش پس می‌دادم. امید دیدار گاهی تو در اینجا، تنها دلیل نگه داشتن آپارتمان است. حالا دیگر اصلاً نمی‌توانم چند کلام با کسی حرف بزنم و از کوره در نروم. با خواندن هر مطلبی از معاصران، از خشم به لوزه می‌افتم. حال و روز قشنگی است، نه؟ با این حال، این‌ها همه مانع نمی‌شوند که بنشینم و کتابی ترتیب بدهم و در آن همه دق‌ودلی‌هایم را خالی کنم. چه قدر دوست دارم در این باره با تو حرف بزنم. بنابراین، به طوری که می‌بینی، بنده به این



گوستاو فلوبر

آسانی‌ها دلسرد نمی‌شوم. اگر قرار بود کار نکنم، تنها راه چاره‌ام این بود که طنابی با یک سنگ به گردنم بیاویزم و خودم را به رودخانه بیندازم. سال ۱۸۷۰ بسیاری از مردم را دیوانه و گروهی را خرفت کرد و مابقی را به حالتی از خشم دائمی درآورد. من در این گروه آخری هستم. گروهی که برحق است.

در ضمن، مواظب سلامتی خودت باش، دوست بی‌نوایم، و بدان که سخت دوستت دارم.

گوستاو

### نامه جولیان بارنز به گوستاو فلوبر

استاد عزیزم

۱۶ ژانویه ۱۹۹۸

آدمی نامه‌های یک نویسنده بزرگ را نمی‌خواند که نظریه‌هایش را درست تأیید کند. چنین کاری بس ملال‌آور و بی‌خاصیت خواهد بود. بنابراین وقتی که من نامه‌ای را که برای تورگنیف نوشته بودید خواندم، نامه‌ای که یکی از تلخ‌ترین و ناامیدکننده‌ترین نامه‌های شماست، به جنابعالی ایمان آوردم و تحسین‌تان کردم؛ اما در عین حال چندان هم با شما هم‌عقیده نیستم و مایلیم در این باره کمی صحبت کنم. همچنین می‌خواهم به چند نامه قبلی‌تان استناد کنم که در

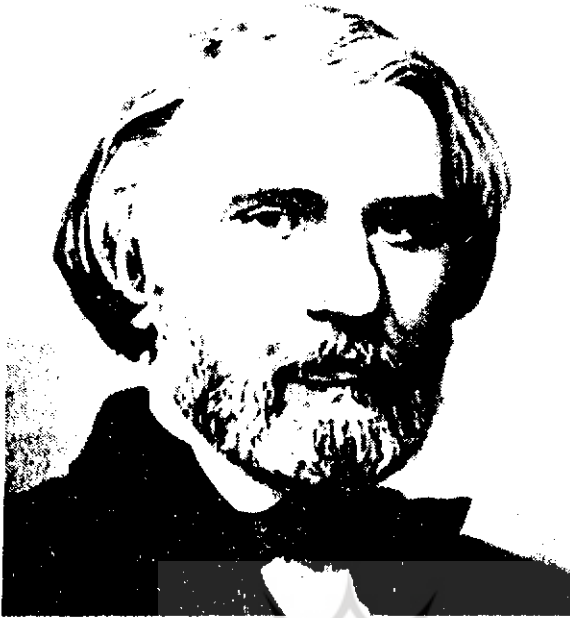
آن‌ها، نظریه‌هایی مغایر با نظریه‌های این نامه ارائه داده‌اید و عقیده‌تان به کلی متفاوت است. بنده می‌خواهم در اینجا این نظریه‌ها را اندکی تحلیل کنم، نه به مثابه یک ویراستار، بلکه به کسوت یک دوست که تنها امتیازی که بر شما دارد این است که تقریباً همه نامه‌هایتان را خوانده است، حتی بعضی از نامه‌هایی را که هنوز نوشته‌اید - به این امید که بدانیم بر دنیای این قرن و بخصوص ایام پس از مرگ شما چه گذشته است. پیش‌بینی‌های شما را من اکنون پشت‌سر گذاشته‌ام. می‌دانم که کشورتان نمرده است، هر چند برای زنده ماندن، کشت و کشتارهای زیادی راه افتاد. می‌توانم این را هم بگویم که «انگیزه دفاع از خود» بورژوازی، از آن چه شما می‌پنداشتید قوی‌تر جلوه کرد.

با این همه، قرن ما پر بسیاری از واژه‌های شما صحه گذاشته است. شما اظهار نظر کرده‌اید که آینده سود باور، امریکایی و کاتولیک خواهد بود. در آغاز جنگ فرانسه و پروس این پرسش‌ها را مطرح کردید که «آیا جنگ‌های نژادی دوباره آغاز نمی‌شود؟ آیا پیش از پایان قرن، ما کشته شدن میلیون‌ها انسان را در یک چشم به هم زدن نمی‌بینیم؟» گفتید «ملت‌های جهان، ژزویت‌های\* آینده‌اند.» گفتید که انگلیسی‌ها بر مصر حکمفرما خواهند شد.

اگر بدانید که کشورتان شور و هیجان خود را برای «تربیت بدنی» همچنان حفظ کرده است تعجب خواهید کرد. کشور من هم، همین رویه را دنبال کرده است. کشورهای ما هر دو، همچنان مبالغه‌بسی بیشتری صرف ورزش می‌کنند تا صرف هنر. خوشحال می‌شوید بشنوید که امسال فرانسه میزبان بازی‌های جام جهانی فوتبال است. چه بسا بتوانم شما را از کرواسه سوار اتومبیلیم بکنم و صبح روز بیستم ماه ژوئن به نانت ببرم. در آن روز می‌توانیم مسابقه فوتبال بین ژاپن و کرواسی را تماشا کنیم، موافقت؟ خوب، فکر کردم از این پیشنهاد خوششان نمی‌آید. جای تعجب است که این روزها، شور و علاقه به ورزش در میان طبقه روشنفکر بیداد می‌کنند. از سوی دیگر، این به آن معناست که در میان تماشاگران مسابقه، احتمالاً چند نفری بیشتر جلد چهارم نامه‌های شما را نخریده‌اند.

بله، می‌دانم که جنابعالی احتمالاً با چاپ این نامه‌ها موافق نبودید. اما باید به تسل‌های بعدی اجازه داد که به شیوه خود از شما قدرشناسی کند. وضع ادبیات و زندگی روشنفکرانه‌ها نمی‌تواند در زمانه‌ای که شما همچنان در مرکز توجه‌اید، چندان نامطلوب باشد. با این همه، متأسفم بگویم که جنابعالی را مدنی، قدیمی مسلک به شمار می‌آوردند. ابلهان - ابلهان بسیار

\* ژزویت‌ها یا یسوعیان فرقه‌ای از کلیسای کاتولیک رومی‌اند. یسوعیان در فعالیت‌های تبلیغی، فرهنگی، علمی و اصلاح کلیسای کاتولیک کوشا بوده‌اند.



۵ ایوان تورگنیف

زیرک - شما را به بهانه بورژوا بودن مطرود دانستند که لابد شما را به خنده می‌اندازد. اما امروزه شما از نظر بسیاری از رمان نویسان، الگوی بس معتبری هستید در زمان حیات‌تان، به ندرت اثری از شما به زبان‌های دیگر ترجمه می‌شد. امروزه، از دید همکاران من در انگلستان، پرو و آمریکا، شما نویسندهٔ نویسندگانید، گل سوسید نویسندگانید راستی می‌دانید که آثار دوست شما تورگنیف، هنوز خوانندگان فراوانی دارد؟ چهار سال بعد از تاریخ نامهٔ شما، ژول سیمون\* رئیس دولت شد، اما امروزه، همچنان نام اوست که باید دربارهٔ هویتش، در پانویس‌ها توضیحاتی داده شود، نه شما یا آن دوست روسی‌تان. زمان در مورد پاره‌ای از انتقام‌جویی‌هایش درست عمل کرده است.

با احترام و ارادت خالصانه

جولیان بارنز

